

چکیده:

«نخستینه‌ها در شاهنامه» عنوان مقاله‌ای است که طی آن نگارنده ادوار مختلف شاهنامه را توضیح داده، نخستینه‌ها را در شاهنامه معرفی می‌کند. نخستینه‌ها در حقیقت پاسخ دادن به پرسش‌هایی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته و انسان در دوران تفکر فلسفی در پی یافتن پاسخ آن‌ها بوده، برای این که ذهن پرسشگر خود را اقناع کند، از طریق ساختن داستان‌ها و انتساب برخی از پدیده‌های تریه افراد مورد علاقه‌ی خود، در حقیقت به سؤال‌های متعدّد پاسخ داده است.

نویسنده‌ی مقاله آقای علی گراوند، دانش‌جوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی و دبیر سابق شهرستان کوه‌دشت لرستان است که مقالاتی در مجله‌ی رشد و دیگر مجلات از وی به چاپ رسیده است.

موضوع و محتوای شاهنامه

شاهنامه اثر گران سنگ حکیم ابوالقاسم فردوسی، از بهترین آثار حماسی ایران و جهان است که بر تارک ادبیات جهان می‌درخشد. موضوع آن تاریخ قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی است تا انقراض حکومت ساسانیان به دست اعراب. شاهنامه به سه دوره‌ی متمایز تقسیم می‌شود که عبارت است از:

الف) دوره‌ی اساطیری: یعنی از عهد کیومرث (نخستین پادشاه) تا ظهور ضحاک. از پادشاهی کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید و ضحاک به اختصار سخن می‌رود و

تنها عهد ضحاک با تفصیل بیشتری می‌آید. این قسمت از شاهنامه دوره‌ی پیدایش حکومت‌ها و جنگ بین انسان‌ها و دیوان است. شاهانه این عهد علاوه بر فرمان‌روایی، راهشمای انسان‌ها هستند به مدنیت و به وجود آورنده‌ی لوازم زندگی از قبیل خوراک، لباس، مسکن، آتش، سلاح و غیره.

ب) دوره‌ی پهلوانی: این دوره با قیام فریدون و کاوه‌ی آهنگر آغاز و با مرگ رستم و حکومت بهمن پایان می‌پذیرد. در این دوره پهلوانان بزرگ و قهرمانان داستان‌های حماسی ظهور می‌یابند و مهم‌ترین و باشکوه‌ترین داستان‌های پهلوانی را می‌آفرینند. این دوره پر است از کینه‌کشی‌های پهلوانان و شاهان و حاوی تمامی ویژگی‌های حماسی است و ارزش حماسی فوق‌العاده‌ای دارد.

ج) دوره‌ی تاریخی: از عهد بهمن مقدّمات آمیزش دوره‌ی پهلوانی و تاریخی و تبدیل عصر پهلوانی به تاریخی آغاز می‌شود. داستان‌های این دوره اغلب جنبه‌ی تاریخی دارد و قهرمانان آن افراد معمولی‌اند. در این دوره از لشکرکشی اعراب، رومیان، ترکان و مهاجمان شرقی سخن گفته می‌شود و با یورش اعراب و شکست ایرانیان و حاکمیت اعراب، دوره‌ی تاریخی و شاهنامه به پایان می‌رسد.

اسطوره

اسطوره واژه‌ای است که می‌تواند با دو واژه در زبان‌های اروپایی مرتبط باشد؛ history به معنی تاریخ و story به معنی داستان و افسانه^۱. بدین معنی که اسطوره یک روی در تاریخ و روی دیگر در افسانه دارد؛ در واقع حقایق تاریخی است که افسانه‌ها و داستان‌هایی که نماینده‌ی

امیان و آرزوهای پدیدآورندگان آن‌هاست، یا آن در آمیخته و بیان جنبه‌ی افسانه‌ای داده است، به این که آن‌ها امروزی صرفاً افسانه‌ای‌اند؛ بلکه حقایقی هستند بیانگر امیال و آرزوها، جهان‌بینی و نوع تفکر پدیدآورندگانشان؛ در واقع پاسخ پرسش‌های آنان است درباره‌ی زندگی و دنیا.

امروزه نمی‌توان مدعی شد که دیگر با پیشرفت علوم به تفکرات اسطوره‌ای و فلسفی تیزی نیست، بلکه امروزه هم همراه پیش‌رفت چشم‌گیر و حیرت‌افزای علوم که انسان را شبیه‌سازی می‌کنند، تفکرات اسطوره‌ای و فلسفی رواج و کارایی خاص خود را دارد.

در گذشته، نیاکان ما با بسیاری از امور منروکار داشتند که پاسخ و منشأ پیدایش آن‌ها را نمی‌دانستند و برای افساح ذهن خود اسطوره‌هایی ساختند که در متن‌های به‌جامانده از آن‌ها آمده است. یکی از این متن‌ها شاهنامه‌ی فردوسی است که بسیار از این پرسش‌ها به همراه پاسخ، در بخش اسطوره‌ای آن آمده است و ما آن‌ها را تحت عنوان نخستینه‌ها در شاهنامه بررسی می‌کنیم.

آنچه در شاهنامه به عنوان نخستینه آمده است، منتسب است به کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک و فریدون که به ترتیب می‌آیند.

کیومرث

به گفته‌ی شاهنامه، کیومرث نخستین کسی است که تاج بر سر نهاده است. البته در سایر متون، کیومرث را نخستین انسان می‌دانند، اما در شاهنامه اولین پادشاه است که برای بار نخست آیین تخت و کلاه را وضع نموده. ابتدا در کوه‌ها سکونت داشت و برای

کلید واژه‌ها:

دوره‌ی اساطیری، دوره‌ی پهلوانی، دوره‌ی تاریخی، تفکر اسطوره‌ای، تفکر فلسفی، تفکر تجربی، نخستینه‌ها، کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون

نخستینه‌ها در



چو این کرده شد چاره‌ی آب ساخت
 ز دریا بر آورد و هامون نواخت
 به جوی و به رود آب را راه کرد
 به فرکی رنج کوتاه کرد
 چو آگاه مردم برو بر فرود
 پراگند هم نخم و کشت و جوی
 از آن پیش که این کارها شد هیچ
 ند خورده‌ی ها جز از میوه هیچ
 همه کار مردم تنه‌ی به برگ
 که پوشیدی شان همه بود برگ
 ... بدان بزمی تو و جاه کیان
 ز نخچیر گور و گویان زیان
 جفا کرد گاو و خرو گو سینه
 به روز آورد آن چه ند سود دهند
 جهان در هر سنگ با هوش گفت
 بخارید شان بر احد حقت حنت
 باستان بر رویه روز ایشان خورید
 همی تاج را خوبش بر رویه
 ز هر یکا گان هر که پیش نکوست
 نکشت و از آستان بر آیدت پوست
 چو سحاب و بزم چو رویه گرم
 چهارم سوز است کش موی نرم
 با این گونه از جرم پویندگان
 پیوشید بالای گویندگان

(مثنوی ۲۰-۱۹)

بنیاد نهادن جشن سده و کشف آتش

روزی هوشنگ در کوه در حال گذر است
 که ماری از دور پیدا می شود و:
 ... نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
 گرفتن یکی سنگ و شد پیش جنگ
 به زور کیانی رها نید دست
 جهان سوز مار از جهان جو بیست

بار اول به فکر لباس می افتد و هم‌راه مردمش
 پلنگینه می پوشد. - قبل از آن لباسشان از برگ
 درختان بود- پرورش و اهلی کردن حیوانات
 منسوب به وی است:

پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان
 که از پهلوانان زند داستان
 چنین گفت که آیین تخت و کلاه
 کیومرث آورد و او بود شاه
 کیومرث شد بر جهان کدخدای
 نخستین به کوه اندرون ساخت جای
 سر تخت و بختش بر آمد ز کوه
 پلنگینه پوشید خود با گروه
 از او اندر آمد همی پرورش
 که پوشیدنی نو بد و نو خورش

(ص ۱۵)

هوشنگ

آن چه به هوشنگ منتسب است، عبارت
 است از: استخراج آهن از سنگ، آهنگری و
 ساختن آلات فلزی، کشیدن آب از رودخانه‌ها
 و دریاها، بنای نهادن آبیاری، پراگندن تخم و آتش
 به کشاورزی، بنیاد نهادن جشن سده، کشف
 آتش، اهلی کردن حیوانات گویا گورن و ساختن
 لباس از پوست آبان که ظاهراً این کار وی است
 تکمیل پلنگینه پوشی کیومرث است؛ زیرا این
 کار تحت عنوان پلنگینه پوشی
 نسبت داده شد. چنان که در شاهنامه آمده است:

نخستین یکی گوهر آمد به جنگ
 به دانش ز آهن جدا کرد سنگ
 سر مایه کرد آهن آنگون
 کز آن سنگ خارا کشیدش برون
 چو بساخت آهنگری پیشه کرد
 کجا زو تیر آره و تیشه کرد

شاهنامه‌ی فردوسی

برآمد به سنگ گران سنگ خرد
 هم آن و هم این سنگ بشکست خرد
 فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
 دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
 نشد مار کشته ولیکن ز راز
 پدید آمد آتش از آن سنگ باز
 هر آن کس که بر سنگ آهن زدی
 از او روشنایی پدید آمدی
 جهان دار پیش جهان آفرین
 نیایش همی کرد و خواند آفرین
 که او را فروغی چنین هدیه داد
 همین آتش آن گاه قبله نهاد
 بگفتا فروغی ست این ایزدی
 پرستید باید اگر بخردی
 شب آمد، برافروخت آتش چو کوه
 همان شاه در گرد او با گروه
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
 سده نام آن جشن فرخنده کرد...

(ص ۱۹)

طهمورث

آن چه به طهمورث نسبت داده شده عبارت
 است از: رشتن و دوختن، بافتن و ترتیب پارچه
 و لباس و گستردنی، اهلی کردن حیوانات جهت
 سواری، اهلی کردن حیوانات و پرندگان
 شکاری و مرغ و ماکیان و آموختن خط از دیوان
 نکته‌ی قابل ذکر این است که رشتن و بافتن
 و ترتیب لباس و جامه و فرش به جمشید هم
 منتسب شده و در جای خود خواهد آمد. - به
 نظر می‌آید جمشید تکمیل‌کننده‌ی کار طهمورث
 بوده است. - دیگر این که طهمورث را اولین
 واضع خط نمی‌دانند بلکه او را اولین ایرانی‌ای
 می‌دانند که خط را آموخته است:

... پس از پشت میش و بره پشم و موی
 برید و به رشتن نهادند روی
 به کوشش از آن کرد پوشش به جای
 به گستردنی هم بد او ره‌نمای
 ز پویندگان هر که بد تیز رو
 خورش کردشان سبزه و کاه و جو
 رمنده‌دندان را هم او بنگرید
 سیه گوش و یوز از میان برگزید
 به چاره بیاوردش از دشت و کوه
 به بند آمدند آن که بد زان گروه

ز مرغان همان آن که بد نیک ساز
 چو باز و چو شاهین گردن فراز
 بیاورد و آموختن شان گرفت
 جهانی بدو ماند اندر شگفت...
 چو این کرده شد ماکیان و خروس
 کجا بر خروشد که زخم کوس

(ص ۲۲)

آموختن خط از دیوان

وقتی طهمورث با دیوان بر زد می‌کنید و دو
 بهره از آنان را اسیر می‌کنید، از او زینهار
 می‌خواهند و قول می‌دهند که خط و نوشتن را
 به وی بیاموزند:

... که ما را مکش تا یکی توهر

بیاموزی از ما کت آید به بر

کی نامور دادشان زینهار

بدان تا نهانی کنند آشکار

چو آزادشان شد سر از بند او

بجستند ناچار پیوند او

نشتن به خسرو بیاموختند

دلش را به دانش برافروختند

نشتن یکی نه که نزدیک سی

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی

نگاریدن آن کجا بشنوی

(ص ۲۳)

شید اسپ

نام وزیر نیک کردار طهمورث است و نماز
 شب و روزه را نخستین بار به وی نسبت داده‌اند:
 مر او را یکی پاک دستور بود
 که رایش ز کردار بد دور بود
 گزیده به هر جای و شیدسپ نام
 نزد جز به نیکی به هر جای گام
 همه روز بسته ز خوردن دو لب
 به پیش جهان دار بر پای شب
 همان بر دل هر کسی بوده دوست
 نماز شب و روزه آیین اوست

(ص ۲۳)

جمشید

آن چه منسوب به جمشید است، بیش از
 سایر شاهان اسطوره‌ای است. او از

اسطوره‌های مشترک قوم هند و ایرانی است و
 نزد آنان جایگاهی خاص دارد؛ در بسیاری از
 موارد شخصیت او با سلیمان نبی (ع) درمی‌آمیزد
 و به همین دلیل، هم از دید ملی و نژادی جایز
 اهمیت است و هم از دیدگاه اسلامی و دینی.
 شاید دلیل انتساب بیشتر امور به وی، همین
 باشند اما آن چه به وی منسوب است،
 فرمانروایی بر دیو و پری، اولین کسی که هم
 شاه است و هم موبد، ساختن آلات جنگ و
 جامه و لباس، ریختن و تافتن، شستن و دوختن
 لباس و تقسیم مردم به طبقات و اصناف
 گوناگون و مشخص نمودن وظایف و جایگاه
 هر کدام. او برای اولین بار سازمانی اجتماعی با
 طبقات مختلف به وجود آورد. هم چنین ساختن
 خشت و قالب و کماخ و ایوان و گرمابه،
 پیدا کردن گوهرهای گوناگون و بوهای خوش،
 پزشکی، ساختن کشتی و گذر از آب، ساختن
 تخت و حمل آن به وسیله‌ی دیوان، جشن نوروز
 و برداشتن مرگ منسوب به او است:

زمانه بر آسود از داوری

به فرمان او دیو و مرغ و پری...

نخست آلت جنگ را دست برد

در نام جشن به گردان سپرد

به فرکی نرم کرد آهنا

چو خود و زره کرد و چون جوشنا

چو خفتان و چون درع و برگستان

همه کرد پندار به روشن روان

بدین اندرون سال پنجاه رنج

ببیمود و زمین چند بنهاد گنج

دگر پنجاه اندیشه‌ی جامه کرد

که پوشند هنگام بزم و نبرد

ز کتان و ابریشم و موی و خز

قصب کرد برمایه دنیا و خز

بیاموختن رشتن و تافتن

به تار اندرون بود ز بافتن

چو شد بافته شستن و دوختن

گرفتند از او بکسر آموختن

چو این کرده شد ساز دیگر نهاد

زمانه بدو شاد او نیز شاد

ز هر پیشه‌ور، انجمن گردا کرد

بدین اندرون نیز پنجاه خورد

گروهی که آتوریان (آموزیان) خوانی آهن

به رسم پرستندگان دانی اش

جدا کردشان از میان گروه

پرستنده را جایگه، کرد کوه...

صفی بر دگر دست بشناندند

همی نام رشتاریان (نیساریان) خواندند

کجا شیر مردان جنگ آورند

فروزنده‌ی لشکر کشورند...

نسودی سه دیگر گره را شناس

کجا نیست بر کس از ایشان سپاس

بکارند و ورزند و خود بدروند

به گاه خورش سرزنش نشنوند...

چهارم که خوانند اهنو خوشی

همان دست ورزان با سرکشی

کجا همگان کارشان پیشه بود

وز آسان همیشه پر اندیشه بود...

ازین هر یکی را یکی پایگاه

سزاوار بگزید و بنمود راه

که تا هر کس اندازه‌ی خویش را

ببیند بداند کم و بیش را...

بفرمود دیوان ناپاک را

به آب اندر آمیختن خاک را

به سنگ و به گنج دیو دیوار کرد

نخست از برش هندسی کار کرد

چو گرمابه و کاخ‌های بلند

چو ایوان که باشد پناه از گزند

ز خارها گهر جست یک روزگار

همی کرد از او روشنی خواستار

به چنگ آمدش چندگونه گهر

چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر...

دگر بوی‌های خوش آورد باز

که دارند مردم به بویش تاز

چو بان و چو کافور و چون مشک تاب

چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب

پزشکی و درمان هر دردمند

در تندرستی و راه گزند

همان رازها کرد نیز آشکار

جهان را نیامد چو خواستار

گذر کرد از آن پس به کشتی در آب

ز کشور به کشور برآمد شتاب...

چو آن کارهای وی آمد به جای

ز جای مهین برتر آورد پای

به فر کیانی یکی تخت ساخت

چو مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو برداشتی

ز هامون به گردون برافراستی...

جهان انجمن شد بر تخت او

فرو مانده از فرّه بخت او

به جمشید بر گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند...

چنین روز فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان یادگار

(صص ۲۵-۲۷)

ضحاک

ضحاک در ادبیات، اسطوره‌ها و باورهای

ما ایرانیان، نماد پلیدی و خوی شیطانی است.

پتیاره‌ای است ماردوش و مردم‌خوار که جامع

جمع بدی‌هاست. در شاهنامه هم این‌گونه

است و آن‌چه بدو منسوب است، گاملاً با

شخصیتش سازگار است؛ قتل پدر، فریب

ابلیس را خوردن و خوردن غذاهای حیوانی و

گوشتن. که خود می‌تواند نمادی از خوی

حیوانی و درندگی انسان باشد. - حال آنکه

است که این امر به تلقین ابلیس انجام می‌گیرد و

بیانگر این نکته است که خوی درندگی و حیوانی

در انسان منشأ شیطانی دارد و اولین بار به

وسطنه‌ی پتیاره‌ای چون ضحاک بنا نهاده

می‌شود. اما آن‌چه به ضحاک منسوب است

عبارت است از: خوردن زرده‌ی تخم مرغ و

غذاهای گوشتن و کشتن حیوانات، از روزی

که ابلیس به سمت آسمان وی منسوب می‌شود.

وقتی کلید خورش خانه‌ی شاه به وی سپرده

می‌شود:

... پس آهر من بد کشتن رای کرد

به دل کشتن جانور جای کرد

ز هرگونه از مرغ و از چهارپای

خورش کرد یک یک بیاورد جای

به خورش بپرورد برسان شیر

بدان تا کند پادشا را دلیر

خورش زرده‌ی خایه دادش نخست

بدان داشتش چند گه تندرست

بخورد و بر او آفرین کرد سخت

مزه یافت از آن خوردنش نیک بخت...

دگر روز چون گنبد لاجورد

بر آورد و بنمود یاقوت زرد

خورش‌ها ز کبک و تدر و سفید

بسازید و آمد دل پر امید...

سوم روز خوان را به مرغ و بره

بیاراستش گونه‌گون یک سره...

به روز چهارم چو بنهاد خوان

خورش ساخت از پشت گاو جوان

(صص ۳۱-۳۲)

فریدون

تنها مورد منسوب به فریدون، جشن

مهرگان است و بعد از آن دیگر خبری از

نخستینه‌ها در شاهنامه نیست؛ گویی جهان به

منتهای کمال خود رسیده و دیگر چیزی برای

پرسیدن نمانده است. به طور عجیبی همه چیز

به انتها می‌رسد:

فریدون چو شد بر جهان کامگار

ندانست جز خویشتن شهریار

به رسم کیان تاج و تخت مهی

بیاراست با کاخ شاهنشهی

به روز پنجسته سر مهر ماه

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه...

دل از داورای‌ها برداختند

به آیین یکی جشن نو ساختند

نمستند قرانگان شادکام

گرفتند هر یک ز یاقوت جام...

بفرمود تا آتش افروختند

همه عنبر و زعفران سوختند...

کنون یادگارست از و ماه مهر

بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

(ص ۵۸)

زیر نویس

۱. حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، صص ۲۰۶-۲۱۵.

۲. انواع ادبی، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات باغ آینه، صص ۹۰.

منابع و مآخذ

۱. حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹.

۲. شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۰.

۳. انواع ادبی، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات باغ آینه، تهران ۱۳۷۰.

۴. حماسه، رویا، اسطوره، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران ۱۳۷۳.